



آسیب شناسی تأثیر عرف در ساحت فقهی دین

پدیدآورنده (ها) : قدرتی، فاطمه؛ رحیمیان، سعید؛ حاجیعلی، فریبا

حقوق :: نشریه فقه و مبانی حقوق اسلامی :: بهار و تابستان ۱۳۹۱ - سال چهارم و پنجم، شماره ۱ (علمی-پژوهشی/ISC)

صفحات : از ۸۳ تا ۱۰۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/905241>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- خشم در نگاه اسلام و روان شناسی: کظم غیظ چیست؟ سرکوب خشم یا مدیریت آن
- «حق انتقاد» از منظر قرآن و سنت
- منابع معرفت اخلاقی در اندیشه ابن عربی
- ارتکازات عرفی
- عرف یا عنصر پویایی فقه
- تاملی بر جایگاه "عرف" و "عادت" در فقه و حقوق موضوعه ایران
- نظریه تکامل داروین و توضیح تاریخی در زیست شناسی
- نقش عرف در تعیین قلمرو مصادیق تسبیب از منظر فقه

عناوین مشابه

- آسیب شناسی تحولات عوامل موجهه جرم در نظام کیفری ایران در پرتو آموزه های فقهی
- اندیشه: اتراق در حیات خلوت عرف؛ درآمدی بر جامعه شناسی دین
- تأثیر نگاه فردی و اجتماعی به دین در استنباط احکام فقهی
- تأثیر نظریه های معنا شناسی مفردات آیه ی یک سوره ی مائده در استنباط احکام فقهی آن
- آسیب شناسی فقهی، اقتصادی و مالی انتشار اوراق مشارکت در ایران
- آسیب شناسی دین داری در بعد عملکرد از منظر قرآن کریم
- تأثیر عملکرد عرف در حکم فقهی نظریه - جبران کاهش ارزش پول -
- آسیب شناسی ثبات مالی و تأثیر آن بر امنیت اقتصادی در ایران با تأکید بر مطالبات معوق بانک ها
- پرونده آسیب شناسی آموزش هنر در مقاطع تحصیلی پیش از دانشگاه: تأثیر آموزش هنر بر خلاقیت کودکان در آینده
- تحلیل حقوقی، فقهی و اقتصادی لیزینگ و آسیب شناسی آن در اقتصاد ایران

آسیب شناسی تأثیر عرف در ساحت فقهی دین^۱

فاطمه قدرتی^۲، سعید رحیمیان^۳، فریبا حاجعلی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰)

چکیده

بحث عرفی شدن دین به معنای جداسازی دین از بستر جامعه یا تنزل آن به حد عقل، حاصل اندیشه‌ای غربی و محصول بستر خاص تمدن غرب و تعامل آن با دین مسیحیت و سیرت‌تحوّلات خاص آن فرهنگ است. در جوامع اسلامی نیز زمزمه‌ی سکولاریسم یا علمانیت و عرفی شدن قوانین و احکام مطرح شده است. در این راستا، تحلیل مبانی دو اندیشه‌ی متضاد در باب ورود عرف و منع آن در نظام فقهی و حقوقی اسلام و جامعه اسلامی در سه بخش معنای تأثیر عرف در نظام فقهی، حوزه‌ی شریعت و دین، حوزه و میدان عمل عرف می‌تواند جایگاه صحیح ورود عرف و نحوه‌ی تأثیرگذاری آن در نظام فقهی و حقوقی را روشن نماید و به برخی شباهت‌ها در این خصوص پاسخ دهد.

این خصوص پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: عرف، زمان و مکان، موضوعات عرفی، نظام فقه، دین.

طرح مسأله

دین در کلیت خویش شامل ساحت‌های گوناگون از جمله: اعتقادات، اخلاقیات، احکام و مناسک و... است که بحث ارتباط عرف با دین می‌تواند در هر زمینه مورد بحث

*. این مقاله مستخرج از بخشی از پایان‌نامه خانم فاطمه قدرتی در مقطع کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه الزهراء با عنوان «عرف و سیره در فقه امامیه» می‌باشد.

۲. نویسنده مسؤول: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران Email: Fatima.arta@yahoo.com

۳. دانشیار فلسفه اسلامی گروه الهیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

۴. استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه الزهراء

قرار گیرد. اما در این میان، بخش قوانین و احکام دین که همواره با توجه به کارکردها و نمودهای اجتماعی آن بیش از سایر بخش‌ها مورد حمله و دست‌اندازی قرار داشته‌اند، یکی از مباحث مهم و چالش‌برانگیز در این حوزه بوده و امروزه در «جامعه‌شناسی دین» و «جامعه‌شناسی فقه و حقوق» عمده‌ی مباحث مربوط بحث عرفی‌شدن دین به بررسی ارتباط عرف با بخش قوانین و احکام دین می‌پردازد.

بحث عرفی‌شدن دین به واقع، طرح یک اندیشه‌ی غربی است که درحادثترین وجهش، عمرشراعی را پایان یافته دانسته و معتقد است که امروزه به علت پیچیده شدن مناسبات زندگی اجتماعی و تخصصی‌شدن نقش‌ها، دین که در گذشته دارای کارکردهای اجتماعی گوناگون بوده، همچون سایر نهادها متمرکز شده و وظایف خود را واگذار نماید و به بیانی می‌خواهد به نوعی، خردورزی یا خرد جمعی را در عرصه‌ی مسائل مربوط به اداره اجتماع جانشین شریعت سازد؛ و در این مورد، از عباراتی چون عرفی‌شدن دین و نظائر آن بهره می‌گیرد.

در این راستا به دور از هرگونه پیش‌داوری، بررسی ماهیت نظام فقهی و حقوقی اسلام و حدود اعتبار عرفیات یا همان اقتضانات زمانی و مکانی در این میان و همچنین نحوه‌ی صحیح ورود عرف در نظام قوانین و احکام اجتماعی از یک طرف و بررسی دقیق مبادی و خواستگاه‌های اندیشه‌ی سکولاریسم (عرفی‌شدن دین) از طرف دیگر می‌تواند، نقاط ضعف و قوت اندیشه‌ی فوق را روشن نماید.

مفهوم عرفی‌شدن دین

در یک معنا، عرفی‌شدن به معنای عقلانی‌شدن بخش باورها و عقاید اسلامی و عقلایی‌شدن امور هنجاری و اعتباری دین (مثل دستگاه فقهی و حقوقی) می‌باشد. این معنا حداقل در برخی از قرائت‌هایش مبتنی بر تقابل دین و عقل است. (یعنی بر این عقیده که دین امری صرفاً قدسی است و اساساً فراتر از عقل و خرد که باید تعبداً به آن معتقد بود) بنابراین در تقابل با عقل قرار دارد و ایمان قبل از خرد قرار می‌گیرد (سبحانی، ۲۱) لذا نظریه پردازان اصرار می‌ورزد که دین باید عقلانی شود و خردورزی جایگزین قدسی بودن و تعبد گردد.

خواستگاه این نظریه، آئین مسیحیت کنونی است؛ در آئین مسیحیت، «رمزدار بودن» اصول عقاید، جزء لاینفک آن است. لذا هرگاه به آنان گفته شود که مسأله تثلیث (خدا یکی است و در عین حال سه تا است)، از نظر خرد، مردود است، می‌گویند این رمزی است که با ایمان حل می‌شود و عقل را به آن راهی نیست و نخست باید ایمان آورد

سپس فهمید.

درباره‌ی آئینی که در آن ایمان قبل از اندیشیدن قرار گرفته است، ضرورت طرح عرفی شدن دین (عقلانی شدن باورهای آن و عقلایی شدن احکام رفتاری) طبیعی خواهد بود. یکی از تحلیل‌گران در این زمینه می‌نویسد: «عرفی شدن، یک جریان غیرقابل بازگشتی است که طی آن جوامع، از سلطه‌ی کلیسا و عقاید تعصب آمیز ما بعدالطبیعه آزاد می‌شوند.» (شجاعی زند، ۵۹).

حال، علاوه بر اصول اعتقادات در مورد فقه و احکام شریعت نیز چنین گرایشی مطرح شده است که بر مبنای آن عرفی کردن فقه (احکام رفتاری در دین) به معنای عقلایی نمودن آن دانسته شده است؛ زیرا معتقد است که در غیر مسائل مربوط به ماوراء ماده، باید با چراغ عقل جمعی پیش رفت. و دین تنها در بخش رابطه‌ی انسان با خدا مجال ورود دارد. و امروزه برای رابطه انسان با انسان (امور اجتماعی مردم) نه برنامه‌ای دارد و نه اساساً می‌تواند ورود داشته باشد. در واقع ضرورت طرح اندیشه عرفی نمودن فقه در این معنا، تعبیری مؤدبانه از عصری بودن گزاره‌های فقهی و سپری شدن عمر آن و تفکیک احکام رفتاری انسان از متن دین می‌باشد.

از دید برخی اندیشمندان، طرح عرفی نمودن فقه در این معنا، یک اندیشه‌ی وارداتی است و به تعبیر غربی آن «غیر دینی کردن جهان اسلام» می‌باشد. هرچند باید پذیرفت که اگر در غرب ایده‌ی سکولاریسم پدید آمد، یک رشته عوامل و بسترهای مناسب، آن را پدید آورد و طبعاً زادگاه این عوامل و تأثیرگذاری آن‌ها مربوط به جهان غرب و مسیحی و آئین کلیسا است و جای تأسف است که گروهی، این نتیجه‌ی نادرست را از بستر خود جدا کرده و آن را بر بستر اسلام تحمیل کنند (سبحانی، ۳۷).

در این راستا، پرداختن به بررسی ماهیت نظام فقهی و حقوقی اسلام و حدود اعتبار عرف و همچنین نحوه ورود عرف در استنباط احکام از یک طرف و بررسی دقیق مبادی و خواستگاه‌های اندیشه سکولاریسم (عرفی شدن دین) ضروری به نظر می‌رسد.

مبانی اندیشه ضرورت ورود عرف در نظام فقهی و حقوقی اسلام

در رابطه با ضرورت و لزوم وجود پدیده‌ی عرف در دستگاه فقه، دو دیدگاه کاملاً متضاد وجود دارد:

5. Secularization of Islamic world.

برخی آن را لازم و ضروری می‌دانند و معتقدند: برای همسو شدن دین با تحولات اجتماعی و اقتضائات زمانه لازم است تا عرف را در آموزه‌های فقهی و حقوقی وارد و بدین ترتیب، دین را همسو با تحولات اجتماعی نمود.

برخی دیگر اساساً با ورود پدیده‌ی عرف مخالف هستند؛ چرا که معتقدند: حکم هرامری را می‌توان با رجوع به دین به دست آورد و اساساً نیازی به ورود عرف در دین نیست، و در صورت بکارگیری عرف در آموزه‌های دین، دین را به سمت نابودی سوق داده‌ایم. در بررسی مبانی هر دو دیدگاه، مشاهده می‌شود که صاحبان آن‌ها در رابطه با تعریف و تبیین سه مفهوم دچار اشتباه شده‌اند:

۱. معنای تأثیر عرف در نظام فقهی

۲. حوزه‌ی شریعت و دین

۳. حوزه و میدان عمل عرف

دیدگاهی که بر لزوم عرفی نمودن دین تأکید دارد، براساس سه مبنا سخن می‌گوید: (۱) این اندیشه، ناشی از تعبیر و تفسیر اشتباهی است که برخی در رابطه با تأثیر عرف در احکام دارند، و نقش عرف را مساوی با تأثیر ذوق و سلیقه‌ی مردمان در هر زمان دانسته‌اند که هر زمانی متفاوت با زمان دیگر خواهد بود.

(۲) در این اندیشه، دین^۶ به گونه‌ای خاص تعریف شده است و عبارت است از دستگامی متشکل از باورها و اعمال مربوط به امور مقدس^۷، یعنی اموری مجزاً از امور عادی. در واقع، در این دیدگاه، دین محدود به اموری مبهم دانسته شده است و دامنه‌ی شریعت را تا حدّ این امور، کوتاه تصوّر نموده است. (جبار گلباغی ماسوله، ۱۰۱-۹۴) و معتقدند اگر چه نهاد دین در اعصار گذشته دارای کاربردهای گوناگونی بوده است (قضاوت، تدوین امور شهری و ...) اما امروزه به علت پیچیده شدن مناسبات زندگی و تخصصی شدن نقش‌ها، همچون سایر نهادها متمرکز شده، وظایف خود را واگذار می‌کند (صالح پور، ۱۹/۲۴). بنابراین، حکومت دین در ساختار زندگی بشر جز در موارد محدودی پایان پذیرفته و زمام ساختار سیاسی و مدیریتی، در اختیار خود انسان قرار گرفته است. و دین در محدوده‌ی رابطه‌ی شخصی انسان با خدا محدود شده است.

این اندیشه با این مبانی می‌کوشد تا به عرف‌ها و عادات - به صرف عرف و عادت بودن - رسمیت بخشیده و حوزه‌ی تشریح را به چند امر مبهم، محدود سازد و با

^۶ Religion

^۷ Sacreds

راهبردهایی همچون ترویج اندیشه‌ی ترقیق و تلطیف شریعت و ترویج هرمنوتیک و رسمیت دادن به قرائت‌های مختلف، به ذوق و سلیقه‌ی مردم هر زمانه اصالت بخشد، تا بدین گونه، دین را همسو با تحولات اجتماعی به پیش برد.

۳) به علاوه در این عقیده، وجود موضوعات عرفی و دخالت عرف در گستره‌ی احکام شرعی فقه، گواهی آشکار بر صحت این رویکرد نسبت به دین دانسته شده است. همچنین تقسیم احکام به تأسیسی و امضایی و تفسیر امضاء به پذیرش و تصحیح عرف رایج را گواهی بر وجود چنین بستری در خود دین تلقی می‌شود؛ به ویژه این که احکام تأسیسی را نیز نوعاً به عبادات (فقه العباده) - اگرچه آن نیز از دست اندازی عرف در امان نمانده است - محدود می‌کنند و بدین گونه، میدان عمل عرف را گسترده‌تر می‌سازد. همچنین ارجاع بسیاری از قواعد و احکام فقهی به عرف، سکوت فقه در (ما لا نصّ فیه) در بسیاری از موارد، چه درباره‌ی پدیده‌ها و مسائل زمان گذشته و چه در زمان کنونی که همه، جلوه‌هایی از تجلی عرف در دین هستند، و بحث از آن‌ها ابزاری در جهت عرفی کردن دستگاه فقه بشمار می‌رود.

با توجه به قاعده‌ی «لطف» در گفتاری کلی، برای لزوم عرفی شدن دستگاه فقه و حقوق اسلامی - در معنایی که برای آن بیان شد - این گونه استدلال می‌شود که با توجه به زیرساخت‌های اجتماعی و انسانی دستگاه فقه و حقوق اسلام و این که، همه یا بسیاری از قواعد و احکام شرعی بر مدار مصالح بشری که خود دلیل اصلی لزوم عرفی شدن دین است، قرار گرفته است، از لطف^۸ خداوند به دور است که حکمی بر خلاف مصالح بشری تنفیذ نماید؛ لذا می‌توان به تأسیس نوعی تئولوژی عقلانی یا طبیعی دست یافت که احکام نه از طریق توسل به نصوص فقهی - حقوقی، بلکه با روی آوردن به فلسفه‌ی اصلی احکام (یعنی مصالح و ارزش‌های بشری و مفاسد) استنباط و به دست آورده شود که در نتیجه، به تدریج، قانون طبیعی بر جایگاه قانون الهی تکیه خواهد زد. این فرآیند، نه تنها از طریق فلسفه‌ی احکام، بلکه حتی می‌تواند از درون خود نصوص و با توسل به چند مرحله تنقیح مناط که خود یکی از ابزارهای عرفی شدن است، صورت پذیرد. (جبار گلباغی ماسوله، ۱۱۲) یعنی از درون شرع به چنین فرآیندی نائل آید. به این طریق، دین را پویا و پویاتر نموده و همسو با زمانه به پیش برند تا محو و نابود شود!

۸. لازم به یادآوری است که قانون‌گذاری بر اساس حفظ مصالح و مفاسد ناشی از «حکمت» شارع است و نه «لطف» او، بنابراین استفاده از عنوان «قاعده‌ی لطف» توسط صاحبان این اندیشه خالی از اشکال نخواهد بود.

در حالی که پویایی شریعت و انطباق آن با تغییرات زمان را نباید به گونه‌ای توجیه و تفسیر نمود که سبب از بین رفتن احکام اسلام شود و اساساً، آدمی نباید تا این حد متجری شود که خود را همسان خداوند، قادر به درک تمامی مصالح و مفاسد واقعی امور بیابد، تا فلسفه وجود و ظهور دین را این گونه زیر سؤال برد. البته این دیدگاه همان‌گونه که در ابتدا اشاره شد، به واسطه‌ی کجی در مبانی و تعریف و تصویری است که از دین و توانمندی آن و عرصه و گستره‌ی ظهور آن وجود دارد. به علاوه، دخالت عرف را مساوی با دخالت ذوق و سلیقه‌ی مردم هر عصر و زمان دانسته است.

در پاسخ کوتاه به این دیدگاه باید گفت: اگرچه ما نیز اصل وجود و ظهور پدیده‌ی عرف را در دایره‌ی احکام می‌پذیریم؛ اما اساساً پذیرش عرف در فقه به معنای عرفی‌نمودن احکام آن نخواهد بود.

در واقع، عدم کفایت امروزه‌ی آموزه‌های فقه در عرصه‌ی امور اجتماعی و ضرورت حضور پدیده عرف در نظام فقهی و حقوقی اسلام که تحت عنوان ایده‌ی سکولاریسم مطرح شده است، تا دین را همسو با تحولات اجتماعی به پیش برد، اندیشه‌ای است که زاده‌ی آئین اسلام و محیط دینی و اسلامی نمی‌باشد؛ بلکه تفکری وارداتی است که زادگاه آن، جهان غرب مسیحی و آئین کلیسا است که بر بستر اسلام تحمیل شده است. در مقابل این دیدگاه، و در واکنش به آن، همان‌گونه که اشاره شد، گروه دیگری نیز قرار می‌گیرند که معتقدند: احکام شرع و دین منحصر به نماز و روزه و عبادات نبوده و دایره‌ی شریعت را چنان وسیع تصور نموده‌اند که معتقدند: همه‌ی اقوال و افعال ما تحت یکی از احکام خمسه مندرج است، و شمولیت مطرح در دین نسبت به هر عمل و حرکتی تا بدان جاست که قبل از هر اقدام پیش‌تر باید حکم آن را از شریعت جست و جو کرد؛ خواه امور دولتی و سیاسی و خواه عبادات و معاملات باشد. و در این اندیشه، تفکیک امور به شرعی و عرفی و نظامات دولتی مجال بروز ندارد (تبریزی، به نقل از: زرگری نژاد، ۶۳) و هر حوزه‌ای مورد نظر شارع است و بنابراین تفکیک بین عرف و شریعت در این دیدگاه منتفی خواهد و ورود عرف با توجه به تفسیر آن به ذوق و سلیقه مردم و خرد جمعی آن‌ها، اساساً موضوعیت نخواهد داشت.

حال در تبیین و بیان مناقشات مطرح در باب دو اندیشه‌ی فوق در گام اول باید به بررسی مفهوم صحیح و ناصحیح زمان و مکان در بحث مزبور پرداخت و مفهوم زمان و مکان را، زمانی که به عنوان دو عنصر مطرح در عرف و تأثیرگذار در اندیشه‌ی فقیه در استنباط احکام مطرح می‌باشند، بررسی نمود، بعد از آن در رابطه بانحوه‌ی تأثیرگذاری

زمان و مکان (که در غالب تحوّل عرف خود را نشان می‌دهد) در تغییر احکام به ارائه‌ی بحث بپردازیم، که ذیل این مباحث، محتوا و غنای درون دین نیز تا حدودی، تبیین خواهد شد. بدیهی است، هر نوع داوری صحیح درباره‌ی هر آئین و اقتضانات آن بالأخص اسلام، بستگی به این دارد که پیش از هر مرجعی، به خود آن، مراجعه و با بررسی جهات مختلف آن، به پاسخ‌گویی نمود.

معنای زمان و مکان

سؤال مهم در این‌جا این است که نفس زمان و مکان تا چه حد می‌تواند در تغییر احکام دخالت داشته باشد؟ آیا نفس گذر زمان و تغییر مکان می‌تواند احکام فقه را دستخوش تغییر نماید و آن‌ها را برای زمان و مکان فعلی ناکارآمد نماید؟ و عرصه را برای ورود عرف به عنوان خرد جمعی و ذوق و سلیقه مردم زمان کنونی باز نماید؟ یکی از مباحثی که هم‌زمان با ورود پدیده‌ی عرف در دین، راه‌خطور اندیشه‌ی امکان عرفی نمودن دین را باز می‌کند، پاسخی است که به سؤال فوق داده شده است و خود زمان و مکان و تغییر آن‌ها را، علت و موجبی برای تغییر حکم دانسته است. در حالی که معنای زمان و مکان در عبارت «تأثیر تغییر زمان و مکان بر تغییر حکم»، نفس زمان و مکان نمی‌باشد تا صرفاً گذشت زمان، علتی برای تغییر حکم قلمداد شود، بلکه شرایط زمانی و مکانی مطرح است؛ بنابراین اگر دو زمان از حیث وضعیت یکسان باشند، در آن صورت، تغییر حکم معنایی ندارد. در واقع، شرایط و تحولات اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و موقعیت تاریخی یک جامعه که در ظرف زمانی و یا مکان به وقوع پیوسته است، باعث می‌شود که موضوع حکم دو اعتبار داشته باشد: به اعتبار وجود شرایطی در گذشته، حلیت و شرایطی جدید در زمان دیگر، حرمت بر او بار می‌شود. به علاوه، این تغییر که بنا به اعتبارات مختلف زمانی و مکانی در مفهوم و مصداق موضوع و به تبعیت آن در حکم رخ می‌دهد، به لایتغیر بودن و پایدار بودن احکام نیز لطمه وارد نمی‌سازد؛ چون با دو اعتبار مختلف صورت گرفته است.

در رابطه با تبیین مفهوم صحیح زمان و مکان در تغییر احکام می‌توان به روایتی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب فروع کافی، استناد جست: امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لأنّ حکم الله عزوجلّ فی الاولین و الاخرین و فرائضه علیهم سواء الآ من علة أو حادث یكون و الاولون و الاخرون أيضاً فی منع الحوادث شرکاء و الفرائض علیهم واحدة یسأل الاخرون عن أداء الفرائض عما یسأل عنه الاولون و یحاسبون عما به

یحاسبون» (کلینی، ۱۸/۵) یعنی، «حکم الهی و تکالیف خداوند در حق اولین و آخرین یکسان است، مگر این که علت یا پدیده‌ای پیش آید که باعث دگرگونی حکم شود. و نیز همگان نسبت به تغییر حکم، هنگام پیش آمدن حوادث همانند هستند و واجبات بر همه یکسان است از همان‌ها که پیشینیان سؤال می‌شوند، آیندگان نیز سؤال می‌شوند و مورد محاسبه قرار می‌گیرند».

در این روایت، اشاره به دینی کامل شده است که برای هر زمان و در هر شرایط حکم مناسب دارد. در واقع، توجه شارع به وجود اقتضائات زمانی و مکانی متفاوت در جوامع (عرف جوامع)، در شاکله‌ی احکام (حکم شرعی را بر موضوعی عرفی بار نموده است)، ستودنی است و یکی از رازهای جاودانگی دین نیز همین ترتب حکم شرعی بر موضوعات عرفی است. بنابراین در دین اسلام، پدیده‌ی عرف در خود دین دیده شده و به رسمیت شناخته شده است و این‌گونه نیست که عرف به عنوان یک عنصر برون دینی مسؤلیت به روز نمودن آموزه‌های دینی را داشته باشد. اما بررسی نحوه‌ی تأثیر عرف هر جامعه و یا همان اقتضائات زمانی و مکانی در جوامع، موضوعی است که تبیین آن می‌تواند محدوده‌ی قابل قبول ورود عرف را در نظام فقهی و حقوقی روشن سازد.

نحوه‌ی تأثیرگذاری زمان و مکان در استنباط احکام

رابطه‌ی حکم و موضوع در قضایای فقهی، رابطه‌ی معلول و علت است و هیچ حکمی بدون موضوع تشخیص ندارد. بنابراین وقتی حکمی در شریعت بر موضوعی جعل می‌گردد، بقای حکم به بقای موضوع است. برخی نحوه‌ی تغییر احکام به مناسبت اقتضائات زمانی و مکانی را این‌گونه بیان می‌کنند: «اصولاً تغییر و دگرگونی، خاصّ عینیت‌ها در خارج است و حکم و موضوع هیچ‌کدام عینیت خارجی ندارند، بنابراین آن چه تغییر و تحول در آن راه می‌یابد، مصداق خارجی موضوعات و متعلقات احکام می‌باشد.» (علیدوست، ۴۲۳).

در واقع، تغییر احکام را تنها در حوزه‌ی مصادیق پذیرفته‌اند و معتقدند که شرایط زمانی و مکانی موجب می‌شود که مصداقی در یک زمان، حکمی داشته باشد و در زمان دیگر، حکم دیگری بر آن بار شود و مصداق موضوعی دیگر قرار می‌گیرد. در واقع، این موضوعات نیستند که تغییر می‌کنند، بلکه مصادیق موضوعات است که تغییر می‌کند و تحت مصادیق موضوع دیگری قرار می‌گیرد که حکمی متفاوت با موضوع قبلی دارد. به نظر می‌رسد که این دیدگاه، دیدگاه صحیحی در نحوی تأثیر زمان و مکان (عرف)

در تغییر حکم باشد؛ در واقع، اگرچه عرف نسبت به مفاهیم موضوعات عرفی نیز مرجع و صاحب نظر می‌باشد؛ اما در این حالت تغییر مفهوم موضوع عرفی (تغییر دیدگاه و فهم عرف در تشخیص موضوع)، موجب تغییر موضوع نمی‌شود، بلکه با تغییر مفهوم موضوع، مصداق آن تغییر می‌کند. همچنین در تطبیق مصادیق بر مفاهیم نیز این عرف است که تشخیص می‌دهد. البته برخی از فقهاء مانند آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، ۲۲۷)، آیه الله خویی (غروی تبریزی، ۲۷۶/۱) این کارایی و توانمندی را برای عرف انکار نموده‌اند و معتقدند که دلیل معتبری بر مرجعیت عرف در این کاربرد وجود نداشته، و تعلق احکام به طبیعت موضوعات است نه به مصادیق مورد نظر عرف (همان‌جا) در این رابطه باید گفت: زمانی که عرف نقش سند و دلیل حکم را ندارد، صرف نبود دلیل نمی‌تواند مانع بکارگیری عرف شود، و اساساً در مواردی که حکم شرعی معلّل و مبتنی بر عرف است و عرف خود موضوعیت دارد، نیازی به اقامه‌ی دلیل بر حجیت آن نیست. همچنین، اگرچه احکام به طبیعت موضوعات تعلق دارد، لکن برای طبیعت موضوعات باید یک مصداق عینی وجود داشته باشد تا بستر اجرای حکم برای مکلف فراهم شود، بنابراین به ناچار باید مفهوم حکم را اخذ نموده و آن را در مواردش اجرا کرد.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، اساساً اعتقاد به ثابت بودن موضوعات و احکام مترتب بر آن‌ها به عنوان یک نکته‌ی مبنایی و تعیین‌کننده در بحث ما قابل طرح است. چرا که اگر قائل شویم که تغییر حکم به تبع تغییر خود موضوع (و نه مصداق موضوع) بوده است، در این حالت، حکم جدید، تشریح و قانون‌گذاری جدید محسوب خواهد شد که تنها از طریق اراده‌ی خداوند، مجال بروز خواهد داشت و فهم عرف در این رابطه موضوعیتی ندارد. فهم عرف تنها در تشخیص عناوین و موضوعات عرفی تعیین شده از جانب شارع و همچنین تعیین مصادیق آن‌ها می‌تواند در استنباط احکام به فقیه کمک نماید و تنها در این عرصه است که می‌توان پدیده عرف را در روند استنباط احکام به رسمیت شناخت.

باید پذیرفت که تغییر حکم تنها در محدوده‌ی مصداق موضوع، قابل تصور است و این تغییر، در نتیجه‌ی تغییر فهم عرف (فهم عرف نیز متأثر از شرایط زمان و مکان است) صورت می‌گیرد و مصداق مزبور را منطبق با موضوع دیگری می‌بیند که حکمی متفاوت با موضوع اول دارد.

البته با مروری اجمالی بر موضوعات قضایای فقهی خواهیم دید که بسیاری از احکام بر روی مصادیق کلی و یا جزئی موضوع قرار گرفته‌اند و شاید همین مطلب باعث این

تعبیر شده است که: «تغییر حکم» به واسطه‌ی «تغییر موضوع» (و نه تغییر مصداق موضوع) حاصل می‌شود. به دنبال این تعبیر، ممکن است این تصور ایجاد شود که گذر زمان، می‌تواند موجب استحاله‌ی احکام شرعی (تغییر حکم و موضوع) و ذوقی و سلیقه‌ای شدن آن شود و همان ادعای استقلال عرف در استنباط احکام که تعبیر دیگری از عرفی شدن دین است را در پی داشته باشد.

راهبردی دیگر به سوی عرفی‌نمودن دین که با عنوان «هرمونوتیک» و «دانش فهم متون» مطرح می‌باشد، قائل به ثبات موضوع و حکم شده است؛ اما در مرجعی که برای تفسیر و تشخیص مفهوم و مصداق موضوع معرفی کرده است، در تعیین عرف مرجع، به فهم‌های مختلف اعتبار بخشیده و آن فهم را نیز صرفاً متأثر از ذهنیت و شخصیت فکری و ذوقی هر فرد و بستر و ظرفیت خاص فرهنگی و ذهنی او دانسته است. بدین ترتیب، نقش تشریح و اراده‌ی شارع را در احکام شرعی کوتاه نموده است.

تعیین عرف مرجع در تغییر احکام شرعی

عرف عوام در تشخیص معنای موضوعات عرفی در احکام شرعی، غیر قابل استناد است و ارزشی ندارد. از این عرف در لسان فقها، تعبیر به «عرف تسامحی» شده است و در مقابل «عرف دقیق» قرار دارد.

صاحب جواهر الکلام در رابطه با جایگاه عرف تسامحی در تشخیص معانی موضوعات احکام شرعی می‌نویسد: «هرگاه از روی تسامح عرفی، کلمه‌ای در معنایی بکار برده شد، خطاب‌های شرعی بر آن معنی حمل نمی‌شود؛ زیرا بدیهی است که با چنین کاربردی حقیقت عرفیه درست نمی‌شود» (نجفی، ۳۱۱/۱۴).

حال سؤال قابل طرح این است که راه رسیدن به نظر عرف و حاصل دقت در مورد تشخیص مفهوم و مصداق چیست؟ به عبارتی، کشف نظر عرف و راه رسیدن بدون تسامح به مصادیق اصولی و فقهی چیست؟ آنچه حاصل تحقیق برخی محققین در این زمینه است، این است که: «پی‌جویی در نصوص دینی و متون فقهی، محقق را به راه ویژه و تعبّدی خاص در کشف مفاهیم عرفی نمی‌رساند. قانون‌گذار اسلام رویه و عرف خردمندان را در فهم مفاهیمی که با آن درگیر هستند، پذیرفته است و از متشرعان اعمال این رویه را در کشف حدود و جوانب مفاهیمی که موضوع احکام شرعی است، خواسته است. طبیعی است که وضوح و خفای مفاهیم عرفی یکسان نیست. از این رو در شریعت اسلام و دانش اصول فقه برای فرض عدم وضوح معنا و اجمال مفهوم نیز قواعد و

ضوابطی تعبیه گردیده است.» (علیدوست، ۳۹۵).

این قواعد و ضوابط در بحث شبهات مفهومی و مصداقیه قابل پیگیری می‌باشد. به علاوه، در یک تقسیم‌بندی می‌توان عرف را به عرف متخصص و غیر متخصص تقسیم نمود؛ مفهوم «سود و ربح»، «خسران و ضرر» و «عسر و حرج» و مفاهیمی مشابه، گاه مصداقی دارند که چالش‌انگیز و نیازمند به دقت است، در این حالت، نمی‌توان داوری توده‌ی غیر آشنا به واقع را ملاک قرار داد. مثلاً در اقتصاد ناسالم و تورم غیر معمول، تشخیص سود و زیان، به سادگی تشخیص این دو، در نظام صحیح اقتصادی نیست؛ از این رو، نیازمند نظر و داوری عموم متخصصین در اقتصاد، خواهد بود.

بنابراین، اگرچه عرف تسامحی، در هیچ حالی مورد استناد قرار نمی‌گیرد؛ اما نباید فراموش کرد که در مواردی، عرف توده‌ی مردم عاقل و دقیق نیز پاسخ‌گو نخواهد بود، بلکه لازم است تا به عرف متخصص و کارشناس رجوع شود. اساساً تفکیک این دو عرف (عرف کارشناس و غیر کارشناس) از یکدیگر و استفاده‌ی به جا از هر کدام، کاری ضروری در اجتهاد می‌باشد که متأسفانه مورد غفلت قرار گرفته است.

نحوه دگرگونی موضوعات عرفی با تغییر شرایط زمانی و مکانی

بعد از تعیین عرف مرجع لازم است تا روشن شود که عرف مورد رجوع در تغییر حکم چگونه حکم را تغییر می‌دهد. آیا ورود عرف به معنای بی‌اعتباری حکم قبلی است؟ همچنان که در اندیشه‌ی عرفی شدن دین مطرح می‌شود.

اشاره شد، تغییر موضوعات عرفی (به موجب اقتضات متفاوت زمانی و مکانی جوامع)، منجر به تغییر حکم مصادیق موضوعات احکام شرعی می‌شود و حکم خود موضوعات را تغییر نمی‌دهد. در کنار این مبنا، لازم است اشاره شود که عرف در موضوع و متعلقات حکم به دو شکل، نقش آفرینی می‌کند: یا در تطبیق مصادیق موضوع بر مفاهیم به کار گرفته می‌شود، و یا در تشخیص موضوع و فهم مفهوم موضوع مورد استناد قرار می‌گیرد. با توجه به این دو راه باید اشاره نمود که تغییر حکم مصادیق موضوعات عرفی نیز به دو صورت رخ می‌دهد:

طریقه‌ی اول: با تغییر عرف ممکن است، مصداقی که تا دیروز در ذیل موضوعی قرار داشت و از مصادیق آن به شمار می‌رفت، امروز دیگر جزء مصادیق آن موضوع قرار نداشته باشد. گاهی تغییر زمان و مکان موجب می‌شود که فهم عرف در تطبیق مفهوم به مصداق تغییر نماید و بدون این که مفهوم موضوع تغییر کند، مصداق مزبور را، مصداق آن

موضوع نداند و آن را مصداق موضوع دیگری که حکم دیگری دارد تشخیص دهد، و همین نکته است که احکام اسلامی را با دانش بشری هماهنگ و آن را جاودانه و فراگیر می‌کند.

به عنوان مثال، در دگرگونی مصداق، در قضیه‌ی «فروش سلاح به دشمنان دین، حرام است»، روشن است که مصادیق سلاح در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت است. بنابراین، وسیله‌ای که در گذشته، سلاح محسوب می‌شد ولی امروزه سلاح به حساب نمی‌آید، مشمول حکم حرمت نخواهد بود. (خمینی (ره)، ۵۲/۱) به علاوه، در همین قضیه، موضوع، در واقع خود، مصداق کلی عنوان «مساعدت به دشمن دین» می‌باشد که فروش سلاح یکی از مصادیق آن کلی است، بنابراین هر آن‌چه مساعدت و یاری به دشمنان دین محسوب شود، به واسطه‌ی این قضیه، حرمت دارد و ممکن است مصادیق مساعدت به دشمن با توجه به تغییر زمان و مکان تغییر نماید.

آیه‌الله خوئی به مناسبتی بیان نموده‌اند که: «احکام، دائر مدار عناوینی هستند که در موضوعاتشان أخذ شده است، و هنگامی که عنوان زائل شود، ناگزیر حکم نیز زائل می‌گردد. در صورتی که عنوان خمر از آن چه حکم حرمت به آن تعلق گرفته، زائل شود، و عنوان دیگری پیدا کند، حکم به عدم نجاست و حرمت آن می‌شود.» (غروی تبریزی، ۱۹۱/۴).

در واقع می‌توان گفت: اثری که تغییر شرایط زمانی و مکانی دارد، این است که موجب تغییر حکم مصادیق از طریق توسعه و یا تضییق مصادیق موضوع می‌شود؛ چرا که مثلاً مصادیق مساعدت به دشمن، تحت تأثیر شرایط و اقتضائات متفاوت زمانی و مکانی در جوامع تغییر می‌نماید و چیزی که در گذشته تحت این عنوان قرار داشت، ممکن است امروزه از نظر عرف عنوان مساعدت به دشمن بر آن صدق نکند. و مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد که فقهاء در استنباطات خود به این موضوع توجه داشته‌اند که در این جا به ذکر چند نمونه اشاره می‌شود:

۱) در باب عنوان جعاله که عبارت است از متعهد شدن شخص به پرداخت دستمزد معلوم در برابر عمل معلوم، می‌بینیم که امروزه این حکم در مصادیقی همچون تعهد در برابر اکتشاف معدن و اجرای پروژه‌های خاص تأسیساتی و عمرانی توسعه یافته است که در گذشته مطرح نبوده است.

۲) در باب ممنوعیت احتکار؛ بعضی از فقها بدون توجه به اقتضائات زمانی، احتکار را تنها در مواد غذایی و آن هم تنها چند نوع (مثلاً گندم، جو، خرما، کشمش) محدود

کرده‌اند (جبعی عاملی، ۱۶۳) در حالی که می‌توان گفت: احتکار محدود به مواد غذایی نیست، چون معیار و ملاک تشریح آن، نجات مردم از تنگنایهای اقتصادی به هنگام سختی است. در واقع، موضوع حکم احتکار، عنوانی است که نسبت به تمام آن چیزهایی که مردم را در تنگنایی اقتصادی از شدت و سختی برهاند، شمولیت دارد؛ لکن مصادیق این عنوان در گذشته، بیشتر مواد غذایی و آن هم چند نوع خاص بوده است.

۳) در رابطه با تحریم خرید و فروش خون، فقهای همچون علامه حلی و محمدجواد حسینی عاملی در فتاوی خود مبنی بر تحریم خرید و فروش خون، بر نداشتن مالیت تکیه نموده‌اند (حلی، ۴۶۳/۲؛ حسینی عاملی، ۲۰/۴).

امام خمینی (ره) در این زمینه می‌نویسد: حرمت تکسب به وسیله نجاسات، دائر مدار عدم جواز انتفاع می‌باشد و در واقع، حکم حرمت خرید و فروش خون را در فتاوی فقها از باب آن که مصادق موضوعات بی ارزش و فاقد مالیت است، می‌داند (خمینی (ره)، ۱/ ۳۷).

در حالی که اساساً مصادیق مالیت و منفعت عقلایی و حلیت داشتن و یا نداشتن، بستگی تام به شرایط زمانی و مکانی دارد. بنابراین برخی فقهاء همچون آیه الله خوئی، با توجه به نکته مزبور معتقدند که دلیلی بر حرمت خرید و فروش خون - چه پاک و چه نجس - وجود ندارد، نه حرمت وضعی و نه حرمت تکلیفی (خوئی، ۵۴/۱).

لازم به ذکر است که در کتاب‌های فقهی، موارد زیادی را به عنوان انواع دگرگونی و تحوّل موضوع بیان می‌دارند، اما با کمی تأمل می‌توان دید که تمام راه‌های دیگر، همگی بیان دیگری از شیوه‌های تغییر مصادق موضوع هستند؛ به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) «تغییر در ویژگی‌ها و صفات موضوع» از جمله انواع تحوّل در کنار تغییر مصادق ذکر شده که در ذیل آن مثال حکم شراب را زمانی که سرکه شود، بیان می‌دارند. درحالی که شراب زمانی که سرکه شود، اساساً عنوانش تغییر نموده و موضوع دیگری خواهد بود نه این که ویژگی‌های موضوع تغییر نموده باشد.

۲) «استحاله و تبدیل موضوع» از جمله عوامل دیگری است که در کنار تغییر مصادق موجب تغییر حکم دانسته شده است و برای این مورد، مثال تغییر حکم مردار سگ در زمین شوره زار را ذکر نموده‌اند. در حالی که می‌توان گفت اساساً تغییر حکم مردار سگ به این علت است که زمانی که در شوره زار قرار داشته باشد، عنوان آن از مردار سگ تغییر نموده و در ذیل مصادیق عنوان دیگری به نان (نمک) قرار گرفته است که حکم

آن حلیت است. بنابراین در این مثال، خود موضوع تغییر ننموده و حکم مردار سگ همواره حرمت می‌باشد.

۳) «تغییر در ملاک موضوع» به عنوان شکلی از دگرگونی موضوع بیان شده و در ذیل آن عنوان «مجسمه سازی» مثال آورده شده است که اگر چه شکل این عمل در گذشته و حال تفاوت نداشته است؛ اما ملاک عمل تغییر نموده و این‌گونه موضوع دگرگون شده است. (علوی، ۱۴۳) اما با مبنایی که ارائه شد، مثال مزبور را این‌گونه تفسیر می‌کنیم که، اولاً؛ مجسمه سازی یک مصداق جزئی از عنوان «إشاعه‌ی شرک» است و حکم إشاعه‌ی شرک، همواره، حرمت است. بنابراین موضوع تغییر ننموده و این مصداق است که تحت تأثیر تغییر شرایط زمانی و مکانی، دیگر تحت عنوان موضوع مذکور قرار ندارد و تحت عنوان دیگری (مثلاً فعل هنری) قرار گرفته که حکم آن عنوان، حرمت نمی‌باشد. ۴) دگرگونی موضوع به واسطه‌ی «دگرگونی اضافات و نسبت‌های موضوع» است که در ذیل آن مثال حکم خون حیوان حرام گوشت زمانی که به بدن حیوان حلال گوشت انتقال یابد ذکر شده است. که این نیز مثالی از تغییر مصداق موضوع خواهد بود (همان‌جا).

طریقه دوم: تغییر مصداق موضوع به دلیل تغییر فهم و داوری عرف از معنا و مفهوم موضوع، اشاره شد که اقتضائات زمانی و مکانی، یک تأثیر بیشتر ندارد و آن هم تغییر مصادیق، و یا توسعه و تضییق مصادیق موضوعات احکام می‌باشد. حال این تغییر مصادیق یا ممکن است به دلیل تغییر داوری عرف در تطبیق مصادیق با موضوعات احکام رخ دهد (این طریقه را مورد بحث قرار دادیم) و یا ممکن است اساساً فهم و داوری عرف نسبت به مفهوم موضوع عرف تغییر نماید و به تبع آن، مصادیق موضوع نیز تغییر نماید. البته طریقه‌ی اخیر بسیار می‌تواند راهی لغزنده را به سوی ظهور و بروز اندیشه‌ی عرفی نمودن دین که با عنوان «هرمونوتیک» و «دانش فهم متون» مطرح می‌باشد، باز نماید؛ اما توجه به شرایط حجیت و محدوده‌ی اعمال نظر عرف و معنای عرف قابل استناد که در اصول فقه قابل پی‌گیری است، راه ایجاد این انحراف را مسدود نموده است. چرا که در پی این مباحث ما اولاً؛ اصل تقدّم عرف شارع را بر عرف عام پذیرفته ایم، ثانیاً؛ در موضوعات عرفی که خود شارع حکم را معلّل و مبتنی بر فهم عرف از موضوع دانسته است، در فهم معنای موضوعات، تنها فهم عرف توده‌ی مردم عاقل و در مواردی عرف کارشناس و متخصص را قابل استناد دانستیم. ثالثاً؛ بیان داشتیم که تنها گذر از زمانی به زمان دیگر مجوزی برای تغییر عرف نخواهد بود؛ چرا که در آن صورت، این عرف نیست که تغییر نموده، بلکه ذوق و سلیقه مردم است که تغییر کرده است، و

اشاره کردیم که تغییر عرف متأثر از تغییر اقتضانات زمان و مکان خواهد بود و تعریف خاص خود را دارد. بنابراین اگر فهم عرف از مفهوم عنوانی که حکم شرعی بر آن بار شده است، تغییر نماید، در این حالت، این عنوان مصادیق جدیدی پیدامی‌کند و حکم مزبور نسبت به این مصادیق جدید اعمال می‌گردد.

همچنان که مقدّس اردبیلی در مورد تشخیص مفهوم «غنا» می‌نویسد: «برخی از اصحاب امامیه، تشخیص مفهوم آن را به عرف واگذار کرده اند. براین اساس، آن چه از دید عرف، غنا به شمار آید، حرام خواهد بود، هر چند که صدا در گلو نیچد و طرب‌انگیز هم نباشد. زیرا غنا لفظی است که در شرع، معنای آن حرام اعلام شده ولی شارع آن را تعریف نکرده است» (مقدّس اردبیلی، ۸/ ۳۴۱).

بنابراین با بررسی کیفیت تأثیرگذاری عرف در استنباط احکام و همچنین محدوده‌ی نقش آفرینی تغییرات و تحولات عرف در تغییر احکام، می‌بینیم که اساساً سخن از عرف، اگر در چارچوب بیان شده برای آن صورت گیرد، به هیچ وجه موجب عرفی شدن احکام، و از دست رفتن آن‌ها به عنوان تشریح اراده‌ی شارع نخواهد بود.

همچنین در مواردی که عرف در نقش سند و دلیل حکم قرار می‌گیرد، برخی معتقدند: اساساً اثبات شأن سندیت برای عرف و سند انگاشتن و یا انکار سندیت عرف در فرضی است که حوزه‌ی مورد بحث و مورد تحقیق عرف، مطمح نظر شارع بوده و از طرف او در آن مورد تقنین صورت گرفته باشد. در این صورت است که می‌توان از صلاحیت یا عدم صلاحیت عرف برای کشف حکم شارع گفت و گو نمود (علیدوست، ۴۲۳).

البته همان گونه که اشاره شد، تعیین محدوده‌هایی که مطمح نظر شارع بوده و قلمرو شریعت را تشکیل می‌دهد و همچنین بحث از خلاء‌های قانونی و حوزه‌ی اختیار مردم در این ارتباط، از جمله مباحث مهم و بنیادین مطرح شده در این باب است و می‌تواند منجر به انحراف به سوی عرفی شدن دین شود.

نظریه‌ی مختار

چنان که گذشت، اساساً تعریف غیر صحیح از دین و محدوده‌های آن موجب بروز دو رویکرد متضاد در ارتباط با جایگاه عرف در دین شده است؛ برخی با محدود کردن دین (آن را در حصار بسیار کوچک قرار دادن)، و یا تلطیف دین (به گونه‌ای که با هر مسلک و ایده‌ای کنار آید) و همچنین با عصری کردن گزاره‌های وارده در کتاب و سنت، درصد محدود کردن قلمرو شریعت و توسعه و بسط محدوده‌ی عرف و اراده‌ی مردم می‌باشند.

(مجتهد شبستری، ۵۶-۵۲) این دیدگاه را تحت عنوان عرفی شدن دین، مورد نقد و بررسی قرار گرفت، اما در مقابل ایشان، گروه دیگری نیز قرار می‌گیرند که معتقدند: احکام شرع و دین منحصر به نماز و روزه و عبادات نبوده و بلکه همه‌ی اقوال و افعال ما تحت یکی از احکام خمس مندرج است، و شمولیت مطرح در دین نسبت به هر عمل و حرکتی تا بدان جاست که قبل از هر اقدام پیشتر باید حکم آن را از شریعت جست و جو کرد؛ خواه امور دولتی و سیاسی و خواه عبادات و معاملات باشد. و در این اندیشه، تفکیک امور به شرعی و عرفی و نظامات دولتی مجال بروز ندارد (تبریزی، به نقل از: زرگری نژاد، ۶۳).

اما دیدگاه سوم و متعادلی نیز در این میان وجود دارد و آن این‌که؛ اگر چه دین خداوند جامع و جهانی است و مبین هر خرد و کلانی می‌باشد، لکن همین کمال و جامعیت، موجب وسعت و گستردگی آن خواهد بود و این مقتضی است که شارع، نهادهایی را در خود دین تعیین نماید تا در خلاء قانونی مباشر و مستقیم، به برنامه‌ریزی و جعل مقررات متناسب با اهداف کلی شریعت بپردازد، و این اقدام، همزمان با تلاش دیگر شارع در توجه به باطن و سلوک و جهت‌دادن به عرف‌ها و نهادهای تأسیسی و جلب نظرها به کانونی معنوی و قدسی، در درون خود دین است.

دینی که ادعای جاودانگی می‌کند، نمی‌تواند برای تک تک اعمال، برنامه‌ی ویژه‌ای داشته باشد؛ اساساً یک شبکه‌ی کاملاً بسته و متصلب، به هیچ وجه قدرت هماهنگی و همگامی با تحولات اجتماعی و پیشرفت بشری را ندارد، بنابراین کمال دین و اتمام نعمت و تبیین همه‌ی شئون می‌تواند به تقنین ثابت‌ها و مقررات غیر قابل تغییر در کنار نهادهای برنامه‌ریز و قانون‌گذار در ضرورت‌ها و مصلحت‌ها باشد.

نتیجه

معنای تأثیر عرف در نظام فقهی، حوزه‌ی شریعت و دین و همچنین حوزه و میدان عمل عرف، سه موضوع بنیادی هستند که چگونگی اندیشه افراد در ارتباط با هر کدام از آن‌ها مبنایی برای طرح نظریه‌های مختلف در باب حضور عرف در دستگاه فقه و حقوق را شکل خواهد داد:

۱- در یک دیدگاه، نقش عرف مساوی با تأثیر ذوق و سلیقه‌ی مردم هر زمان دانسته شده که هر زمانی متفاوت با زمان دیگر خواهد بود. همچنین دین به گونه‌ای خاص تعریف شده است و آن را امری قدسی با دامنه‌ای محدود در امور اجتماعی دانسته‌اند که

فراتر از عقل و خرد شمرده شده است و باید تعبداً به آن معتقد بود. بنابراین، در مقابل با عقل قرار دارد و ایمان، قبل از خرد قرار می‌گیرد. در این راستا، صاحبان این اندیشه می‌کوشند تا با راهبردهایی همچون ترویج اندیشه‌ی ترقیق و تلطیف شریعت و ترویج هرمنوتیک و رسمیت دادن به قرائت‌های مختلف، به ذوق و سلیقه‌ی مردم هر زمانه اصالت بخشد، و بدین گونه، دین را همسو با تحولات اجتماعی به پیش برد. همچنین با توجه به زیرساخت‌های اجتماعی و انسانی دستگاه فقه و حقوق اسلام و این که، همه یا بسیاری از قواعد و احکام شرعی بر مدار مصالح بشری - که خود دلیل اصلی لزوم عرفی شدن دین است - قرار گرفته است، به تأسیس نوعی تتولوژی عقلانی یا طبیعی دست می‌زنند که احکام نه از طریق توسل به نصوص فقهی - حقوقی، بلکه با روی آوردن به فلسفه‌ی اصلی احکام (یعنی مصالح و ارزش‌های بشری و مفاسد) استنباط و به دست آورده شود.

۲- در واکنش به دیدگاه نخست، اندیشه‌ی مخالفت با حضور عرف مطرح شده است. صاحبان این دیدگاه بدون تغییر موضع در باب معنای تأثیر عرف در دستگاه فقه، به تبیین حوزه‌ی شریعت و بی‌نیازی آن از عرف پرداخته‌اند. در این دیدگاه، دایره‌ی شریعت چنان وسیع تصور شده است که معتقدند: همه‌ی اقوال و افعال تحت یکی از احکام خمسه مندرج است، و شمولیت مطرح در دین، نسبت به هر عمل و حرکتی تا بدان جاست که قبل از هر اقدام، پیش‌تر باید حکم آن را از شریعت جستجو کرد؛ خواه امور دولتی و سیاسی و خواه عبادات و معاملات باشد. و در این اندیشه، تفکیک امور به شرعی و عرفی و نظامات دولتی مجال بروز ندارد. و هر حوزه‌ای مطمح نظر شارع است و بنابراین تفکیک بین عرف و شریعت در این دیدگاه، متنفی خواهد و ورود عرف با توجه به تفسیر آن به ذوق و سلیقه‌ی مردم و خرد جمعی آن‌ها، اساساً موضوعیت نخواهد داشت.

۳- در باب ورود عرف در احکام، نکته‌ی مهم این است که در تغییر حکم به موجب تغییر عرف، عرف موجب بی‌اعتباری حکم قبلی نیست، آن‌گونه که در اندیشه‌ی عرفی شدن مطرح می‌شود. بلکه معنای تأثیر عرف در احکام، دگرگونی حکم مصادیق موضوعات عرفی است و نه حکم واقع موضوع. همچنین این بحث تنها در مصادیق موضوعات عرفی مطرح می‌شود - و نه مخترعات شرعی و موضوعات مستنبطه - که تابعی از تغییر عرف می‌باشد و تغییر عرف نیز تابعی از تغییر زمان و مکان نیست تا صرف گذر زمان را موجب تغییر مصادق احکام بدانیم؛ بلکه تابعی است از شرایط و تحولات

اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و موقعیت تاریخی یک جامعه که در ظرف زمانی و یا مکان به وقوع پیوسته است. همچنین، تغییر هر عرفی نمی‌تواند موجب تغییر احکام شود، بلکه عرف مرجع در استنباط مصادیق موضوعات عرفی، عرف دقیقی است که بیش از هر مرجع دیگر بتواند مصادیق آن موضوع را در زمان حاضر تشخیص دهد. بنابراین در موضوعات پیچیده‌ی عرف، متخصصین و در موضوعات ساده‌ی عرف، عام ملاک خواهد بود.

با بررسی کیفیت تأثیرگذاری عرف در استنباط احکام و همچنین محدوده‌ی نقش آفرینی تغییرات و تحولات عرف در تغییر احکام، می‌بینیم که اساساً سخن از عرف، اگر در چارچوب بیان شده برای آن صورت گیرد، به هیچ وجه موجب عرفی شدن احکام، و از دست رفتن آن‌ها به عنوان تشریح اراده‌ی شارع نخواهد بود.

فهرست منابع

- [۱]. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ (۱۴۱۰ ق). *درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد*، تحقیق سید مهدی شمس‌الدین، چاپ اول، بی‌جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۲]. تبریزی، محمد حسین؛ (۱۳۲۵ ق). *کشف المراد من المشروطة و الاستبداد*، تهران، بی‌نا.
- [۳]. جبار گلباغی ماسوله، علی؛ (۱۳۷۸ ش). *درآمدی بر عرف*، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- [۴]. جبعی عاملی، زین‌الدین علی‌ابن احمد؛ (۱۳۷۳ ش). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة المشقیة*، چاپ هشتم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- [۵]. حسینی عاملی، محمد جواد؛ (؟)، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- [۶]. حلی، ابو منصور حسن بن یوسف مطهر؛ (۱۴۱۰ ق). *نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام*، قم، مهدی رجایی.
- [۷]. خمینی، روح‌الله؛ (۱۳۷۴ ش). *المکاسب المحرمه*، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- [۸]. خویی، ابوالقاسم؛ (۱۴۰۰ ق). *مستند العروة الوثقی*، قم، انتشارات احیاء آثار خویی.
- [۹]. -----، (۱۳۸۲ ق). *محاضرات فی اصول الفقه*، تقریرات اسحاق فیاض، مطبعة النجف.
- [۱۰]. -----، (؟)، *مصباح الفقاهة فی المعاملات*، تقریر میرزا محمدعلی توحیدی، بیروت، دارالهادی.
- [۱۱]. زرگری نژاد، غلامحسین؛ (۱۳۸۷ ش). *رسائل مشروطیت*، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم

انسانی.

- [۱۲]. سبحانی، جعفر؛ (۱۳۸۴ش). عرفی شدن دین، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- [۱۳]. شجاعی زند، علیرضا؛ (۱۳۸۱ش)، عرفی شدن دین در تجربه مسیحی و اسلامی، چاپ اول، بی جا، انتشارات باز.
- [۱۴]. صالح پور، جهانگیر؛ (۱۳۷۴ش). فرایند عرفی شدن فقه شیعی (پا در رکاب مرکب عرف دل در کمند شاهد قدسی)، مجله کیان، شماره ۲۴.
- [۱۵]. علوی، محمد تقی؛ (۱۳۸۳ش). عرف و عادت در حقوق اسلام و ایران، چاپ اول، تبریز، دانشگاه تبریز.
- [۱۶]. علیدوست، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۶ش). فقه و عرف، چاپ سوم، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- [۱۷]. غروی تبریزی، میرزا علی؛ (؟). التنقیح فی شرح العروة الوثقی (تقریرات درس سید ابوالقاسم خویی)، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- [۱۸]. کلینی رازی، محمد بن یعقوب؛ (۱۴۰۶ق). الفروع من الکافی، با ترجمه و شرح هاشم محلاتی، جواد مصطفوی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة.
- [۱۹]. مجتهد شبستری، محمد؛ (۱۳۷۵ش). هرمنوتیک کتاب و سنت، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- [۲۰]. مقدس اردبیلی، احمد؛ (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، جامعه مدرسین.
- [۲۱]. نجفی، محمدحسن؛ (۱۳۷۳ش). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیة.

